فصلنامه علمی اقتصاد و بانکداری اسلامی، شماره سی و دوم،پاییز ۱۳۹۹- صفحات ۷۷-۵۳

تأثیر و اهمیت فرهنگ در مکاتب نئوکلاسیک و نهادگرایی جدید

نوع مقاله: پژوهشی

زهرا خیری دوست لنگرودی[۱]
فرشاد مؤمنی[۲]
امیر خادم علیزاده[۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹

چکیده

فهم فرآیند تحول اقتصادی مستلزم ارائه تحلیل‌های جامع و واقع‌گرایانه در خصوص پدیده‌های اقتصادی و در نظر داشتن پیچیدگی‌های رفتار انسان و جامعه انسانی، یعنی فهم نهادها است. در این راستا مقاله حاضر با روشی اسنادی و با رویکردی تطبیقی به مقایسه دو مکتب نئوکلاسیک و نهادی جدید در فهم و مدل‌سازی یکی از این پیچیدگی‌ها، یعنی نهادهای غیررسمی (فرهنگ) می‌پردازد. دیونگ (۱۳۹۰) معتقد است فرهنگ در اقتصاد نئوکلاسیک به‌عنوان منبعی برای ترجیحات یا محدودیت‌ها مدل‌سازی شده است که از آن به‌عنوان مدل نئوکلاسیکی فرهنگ یاد می‌شود. وی معتقد است نهادگرایان فرهنگ را به‌مثابه محدودیت‌ها لحاظ کرده‌اند. مقاله حاضر بارد نظر دیونگ اشکالات روش‌شناختی چون برون‌زا بودن ترجیحات و فرض عقلانیت کامل را به مدل نئوکلاسیکی فرهنگ وارد می‌کند. همچنین این مقاله با مطالعه دیدگاه‌های نهادگرایان جدید و استخراج دیدگاه آنها در ارتباط فرهنگ و اقتصاد، اولاً به تفکیک مطالعات در سطوح خرد و توسعه می‌پردازد، در ثانی با استخراج مباحث مربوط به فرهنگ از دیدگاه‌های داگلاس نورث مدلی مفهومی برای آن ارائه می‌کند، در ثالث اثبات می‌کند که علی‌رغم تمایزات ظاهری، می‌توان رویکرد واحدی میان پیروان مکتب نهادگرای جدید مشاهده نمود و درنهایت نقاط قوت مکتب نهادی جدید را در حل مشکلات مدل نئوکلاسیکی و فهم بهتر تحولات اقتصادی بیان می‌کند. همچنین این مقاله به مقایسه دو مکتب می‌پردازد. مهم‌ترین تفاوت آن است که فرهنگ در اقتصاد نئوکلاسیک یک عامل برون‌زاست ولی در اقتصاد نهادی با عنوان نهادهای غیررسمی وارد تحلیل‌ها می‌شود و لذا نقطه قوتی در ارائه تحلیل‌های بهتر است. در پایان دلالت‌های سیاست‌گذاری این دو رویکرد بیان می‌شود.

[۱] دانشجوی دکتری اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی (نوسنده مسئول) z_kh63@yahoo.com
[۲] استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی farshad.momeni@gmail.com
[۳] دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی khademalizadeh.a@gmail.com

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

کلمات کلیدی: فرهنگ، نهادهای غیررسمی، مکتب نئوکلاسیک، مکتب نهادی جدید، تحولات اقتصادی، توسعه اقتصادی، داگلاس نورث

طبقه‌بندی JEL : Z1, B2, B52, O1, O2

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

مقدمه

انجام مطالعات تطبیقی در حوزه علوم انسانی به‌طور عام و اقتصاد به‌طور خاص از اهمیت بالایی برخوردار است. نیاز به تئوری از نیاز به توصیف و تبیین جامع از پدیده‌ها ناشی می‌شود چراکه تئوری نگرشی یک‌پارچه نسبت به موضوع ایجاد می‌کند. همچنین تئوری نیروی محرکه ایده‌های له و علیه خود شده و امکان گفتگو و انباشت دانایی را فراهم می‌سازد. اما از طرف دیگر تئوری دارای محدودیت‌هایی است. گزاره‌های تئوری مشروط است، چون به‌صورت اگر.....آنگاه می‌آید. به همین دلیل تا زمانی که آن شرایط وجود دارد حکم مزبور صادق است و اگر شرایط تغییر کند تئوری ممکن است دیگر قابل‌استفاده نباشد.

برخورد مطلق‌انگارانه با مکاتب و تئوری‌ها به‌جای توجه هم‌زمان به نقاط قوت و محدودیت‌ها، منجر به آن می‌شود که تنها نقاط قوت بزرگ‌نمایی شده و محدودیت‌ها کمرنگ جلوه داده شوند. مطالعات تطبیقی با جلوگیری از چنین برخوردهای مطلق‌انگارانه‌ای، نقاط قوت و ضعف را در کنار هم آشکار می‌سازد و با ایجاد شناخت بهتر، نسبت به انتخاب دیدگاه مناسب‌تر کمک شایانی می‌نماید.

در این راستا مقاله حاضر به دنبال بررسی تطبیقی دو مکتب اقتصادی «نئوکلاسیک» و «نهادی جدید» به‌عنوان مکاتب عمده اقتصادی است. این مقاله نوع نگاه این دو مکتب نسبت به فرهنگ و جایگاه فرهنگ در هریک از آنها را مورد واکاوی قرار می‌دهد. اهمیت مطالعه فرهنگ و رابطه آن با اقتصاد از آن جهت است که اقتصاد، فرهنگ و سایر ویژگی‌های انسانی که برای تسهیل مطالعه از یکدیگر تفکیک شده‌اند، در واقعیت از یکدیگر جدا نیستند و تحولات اقتصادی و فرهنگی اثرات متقابلی بر یکدیگر دارند که در پژوهش‌های گوناگون مورد توجه قرارگرفته است. برای مثال اثر فرهنگ بر رشد اقتصادی در مطالعات پتراکیس[۱] (۲۰۱۴) گالور[۲] و موا[۳] (۲۰۰۲)، اشرف[۴] و گالور (۲۰۱۷)، دوپک[۵] و زیلیبوتی[۶] (۲۰۱۳)، رابطه فرهنگ با بازار در پژوهش‌های جینی[۷] و ویرجیل[۸] (۲۰۱۸و ۲۰۱۹)، اثر فرهنگ بر بازارهای مالی مقالات کووک[۹] و تادس[۱۰] (۲۰۰۶)، ژائو[۱۱] و همکاران

[1] Petrakis
[2] Galor
[3] Moav
[4] Ashraf
[5] Doepke
[6] Zilibotti
[7] Ginny
[8] virgil
[9] Kwok
[10] Tadesse
[11] Zhao

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

(۲۰۱۸)، رابطه فرهنگ و خصوصی‌سازی در مطالعات بوبکری و همکاران (۲۰۱۶) و لگ و رینی (۲۰۰۳) و رابطه فرهنگ و بهره‌وری موضوع دیگری است که در مقاله باکاس[1] و همکاران (۲۰۲۰)، کوکس[2] و همکاران (۲۰۱۱)، جومسکوی[3] و میون[4] (۲۰۱۵)، فنگ[5] و همکاران (۲۰۱۶)، راموس[6] و پایوا[7] (۲۰۱۷) مورد بررسی قرارگرفته است.

از جهت تاریخی بخشی از تحولات فرهنگی مربوط به تحولات اقتصادی است: چنگ (۱۳۹۲: ۷۲-۵۲) نشان می‌دهد که فرهنگ آلمان و ژاپن چگونه با توسعه اقتصادی تغییر کرده است؛ لندز (۱۳۸۴ : ۱۶۸و ۵۴۲-۵۴۱) نیز این تحول را برای کشورهای پرتغال، هلند نشان می‌دهد. ضمن آنکه سیاست‌های اقتصادی نه‌تنها بر اقتصاد، بلکه بر فرهنگ نیز مؤثر هستند. دست‌یابی به اهداف اقتصادی نیازمند اتخاذ سیاست‌های اقتصادی مناسب است؛ اما سیاست‌های اقتصادی توسط مکاتب اقتصادی پیشنهاد می‌شوند و هر مکتب اقتصادی براساس نظام ارزشی خاصی بنانهاده شده است و فرهنگ و ارزش‌های متناسب را نیز به همراه خواهد آورد. به‌عنوان نمونه تحقیقات نشان می‌دهد جوامعی که سال‌ها تحت رژیم‌های کمونیستی اداره می‌شدند، حتی پس از تغییر رژیم فرهنگ قبلی را حفظ نموده‌اند. بااین‌حال تغییرات تدریجی در فرهنگ این کشورها با اجرای سیاست‌های جدید مشاهده می‌شود (ر.ک آلسینا و همکاران، ۲۰۰۷؛ خیری دوست و نصیری،۱۳۹۴).

لذا علی‌رغم اینکه تحولات فرهنگی علت‌های بی‌شماری دارد، نمی‌توان از نقش سیاست‌های اقتصادی و تحولات اقتصادی غافل بود و اینکه ترغیب ایدئولوژیک به‌تنهایی کافی نیست و باید با تغییراتی در سیاست و نهادها همراه شود تا رفتارهای مطلوب بتواند در درازمدت پایدار بماند، به‌نحوی‌که به ویژگی‌های فرهنگی تبدیل شود (چنگ ،۱۳۹۲: ۶۲). آنگاه دور سازنده و مفیدی میان بین توسعه اقتصادی و ارزش‌های فرهنگی شکل خواهد گرفت. از جنبه دیگر سیاست‌های اقتصادی در اجرا تابعی از ساختار نهادی جامعه است که فرهنگ بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد. لذا تدوین و اجرای سیاست‌های اقتصادی نیازمند توجه به ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد است. فرهنگ مناسب توسعه و انتخاب برنامه‌های توسعه متناسب با فرهنگ جامعه می‌تواند توسعه اقتصادی را درزمانی کمتر و شرایطی بهتر رقم بزند. بنابراین درک بهتر ارتباط میان فرهنگ و

[1] Bakas
[2] Cox
[3] Bjornskov
[4] Meon
[5] Fang
[6] Ramos
[7] Paiva

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

اقتصاد در دستیابی به اهداف سیاست‌های اقتصادی و بنابراین توسعه اقتصادی و حتی رشد اقتصادی و همچنین درک تحولات فرهنگی ضروری است.

هدف اصلی این مقاله آن است که دیدگاه مکتب نئوکلاسیک و نهادگرای جدید را درزمینه‌ی «ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد» موردبررسی قرار دهد. سؤال این است که آیا این مکاتب ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد را می‌پذیرند، فرهنگ در هریک از این دو مکتب چه جایگاهی دارد، از دیدگاه این مکاتب آیا ابتدا باید فرهنگ را تغییر داد تا توسعه اقتصادی حاصل شود یا فرهنگ به دنبال توسعه ایجاد می‌شود، تفاوت‌های دو مکتب درزمینه‌ی ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد در چیست. پاسخ به این سؤالات بامطالعه اسنادی و مقایسه تطبیقی دو مکتب انجام می‌شود.

در این مقاله پس از تعریف فرهنگ، تاریخچه‌ای از جایگاه فرهنگ در دانش اقتصاد ارائه‌شده است. در بخش سوم و چهارم فرهنگ در دیدگاه نئوکلاسیک و نهادگرای جدید مورد واکاوی قرارگرفته است. بخش پنجم به مقایسه دو دیدگاه اختصاص دارد و در پایان نتیجه‌گیری صورت خواهد گرفت.

۱. ادبیات پژوهش

در این بخش تعریف فرهنگ از منظر اقتصاد نئوکلاسیک و نهادگرای جدید، مرور تاریخی جایگاه فرهنگ در دانش اقتصاد و پیشینه مطالعات صورت گرفته درزمینه‌ی فرهنگ و اقتصاد بیان می‌شود.

۱-۱. تعریف فرهنگ

توجه به فرهنگ در ادبیات اقتصادی نئوکلاسیک موضوع تازه‌ای است. بااین‌حال می‌توان به تعاریفی از این مکتب اشاره نمود. فرناندز[1] و فوگلی[2] (۲۰۰۷: ۱) فرهنگ را به‌مثابه تنوع سامان‌مند در اولویت‌ها یا باورها تعریف می‌کنند. فرناندز (۲۰۰۸) در فرهنگ پالگریو می‌گوید ویژگی‌های خاص فرهنگ تبدیل به بخشی از باورها و ترجیحات می‌شود که به‌راحتی نمی‌توان آنها را دور انداخت اما زمان آنها را تغییر می‌دهد. گاه ممکن است این ترجیحات به احساساتی از افراد برگردد که فاقد اصالت است. مثلاً احساس کند چیزی خطرناک است درحالی‌که واقعاً چنین نیست. هافستید[3] (۲۰۰۱: ۹) آن را به‌عنوان «برنامه ذهن جمعی که مایه تمایز یک گروه یا طبقه از افراد از اعضای گروه دیگر می‌شود» توضیح می‌دهد. اینگلهارت (۱۵:۱۹۹۷) فرهنگ را «سیستمی از نگرش‌ها،

[1] Fernandz
[2] Fogli
[3] Hofstede

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

ارزش‌ها و دانشی می‌داند که به‌طور گسترده‌ای در جامعه مشترک و رایج است و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود». در این تعاریف فرهنگ به‌عنوان منبع ترجیحات معرفی شده است.

اقتصاددانان نهادگرا فرهنگ را بخشی از نهادها در نظر می‌گیرند. در این صورت با مراجعه به تعریف نهاد می توان تعریفی از فرهنگ به‌دست آورد. نورث می‌گوید نهادها قواعد بازی در جامعه هستند. به‌عبارت‌دیگر محدودیت‌های ابداعی بشر هستند که تعامل‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی او را شکل داده و با ارائه ساختاری برای زندگی روزمره از عدم اطمینان می‌کاهند (نورث،۱۹۹۰: ۳ و ۱۹۹۱: ۹۷). وی فرهنگ را ساختار انباشتی از قواعد و هنجارهایی می‌داند که از گذشته به ارث رسیده و آینده را شکل می‌دهد. ازنظر او فرهنگ متشکل از انتقال بین نسلی هنجارها، ارزش‌ها و ایده‌هاست، یا مجموعه‌ای انباشتی از باورها و نهادهایی است که تداوم دارند (نورث،۱۳۹۶: ۱۰۷-۵۶).

۱-۲. مرور تاریخی جایگاه فرهنگ در دانش اقتصاد

در این بخش شرحی از تحولات عمده اندیشه اقتصاد با محوریت نقش ارزش‌ها، مسائل اخلاقی و فرهنگ ارائه می‌شود. علی‌رغم اینکه پیشگامان علم اقتصاد از قرون‌وسطی بر اهمیت اثر فرهنگ در اقتصاد تأکید می‌کردند (ماریدال، ۲۰۱۳، ۲-۱)، از زمان نگارش کتاب «ثروت و ملل» آدام اسمیت این اهمیت به‌تدریج کمرنگ‌تر شد. این کمرنگ‌تر شدن تدریجی، پس از مارشال – یعنی تقریباً یک قرن بعد- و با شکل‌گیری مکتب نئوکلاسیک با شدت بیشتری ادامه یافت؛ به‌گونه‌ای که دیگر اثری از مبانی اخلاقی در کتاب‌های جریان اصلی اقتصاد باقی نماند و اقتصاد متعارف پس از گذشت سالیان دراز، امروز نیز از فقر اخلاقی رنج می‌برد (رستم زاده و پناهی،۱۳۹۵). اما این تنها اقتصاد رایج نبود که اندیشه‌ها را شکل می‌داد. پس از جنگ جهانی دوم روند دیگری شکل گرفت که بر اهمیت ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد تأکید داشت و روزبه‌روز طرفداران بیشتری پیدا می‌کرد. به‌طور مبسوط‌تر می‌توان گفت پس از اقتصاددانان کلاسیک، دو مسیر متفاوت در اندیشه ارتباط اقتصاد و فرهنگ مشاهده می‌شود.

اولین مسیر در انگلستان و با محوریت جونز و مارشال که به نزدیکی اقتصاد به علوم طبیعی و جدایی اقتصاد از علومِ اخلاقی و تاریخ انجامید و «علم اقتصاد» را جایگزین «اقتصاد سیاسی» ساخت. دومین مسیر در آلمان تحت تأثیر «هرمنوتیک» و «رمانتیسم» با عقلانیت ابزاری لیبرالیسم مخالفت کرد و بر اهمیت جامعه، تقدم اهداف جمعی بر اهداف فردی و اهمیت اوضاع تاریخی و فرهنگی هر کشور تأکید ورزید (دادگر،۱۳۸۹)؛ که در تفکر اقتصاددانان مکتب تاریخی قدیم (۱۸۴۰-۱۸۷۰) جلوه‌گر شد (ابریشمی و همکاران،۱۳۹۲: ۹۲). اما مکتب تاریخی گسترش چندانی نیافت و تنها اقتصاددانان مکتب «نهادگرایی قدیم» از آن پیروی کردند. تحولات اجتماعی و

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

آشوب‌های اقتصادی ایالات‌متحده در ربع آخر قرن نوزدهم موجب شد که متفکران اقتصادی آمریکایی توانایی آموزه‌های سنتی برای تحلیل اوضاع دائماً درحال تغییر را زیر سؤال ببرند (خادم علیزاده و سلیمان زاده آیدیشه،۱۳۹۷). بااین‌حال مکتب اخیر نیز به علت مخالفت با جریان اصلی نتوانست جایگاه خوبی را از آن خود کند و جریان اصلی اقتصاد با مکتب نئوکلاسیک گره خورد. تحولی که در این دوران دانش اقتصاد به خود دید را می‌توان موارد زیر دانست:

اول) روش‌شناسی جان استوارت میل با قدرت بیشتری پذیرفته شد. در عمل نیز دغدغه‌های اخلاقی از متون اقتصادی حذف شد. کارهای اثبات‌گرایانِ رابینز[1] و فریدمن[2] درزمینه‌ی روش‌شناسی تأثیرگذار بود. این تصور القا می‌شد که اقتصاد با واقعیت‌ها سروکار دارد و ابزارهای لازم برای اهداف را دیگران ارائه می‌کنند (سولو،۱۹۹۷: ۴۷). **دوم)** تغییرات مهمی در نقش ریاضیات در اقتصاد صورت گرفت. دیدگاه جونزی به‌تدریج غالب شد و استفاده از ریاضیات در اقتصاد رشد سرسام‌آوری یافت که مقرون با توسعه اقتصادسنجی بود و رفته‌رفته، علم اقتصاد ریاضی گونه جایگزین منطقیِ دانش اخلاقی اقتصاد تلقی شد. **سوم)** مکتب اثبات‌گرایی، این مفهوم را که علم اقتصاد در خدمت هدف اخلاقی است، رد کرد. حتی فلسفه اخلاق، ازجمله مکتب اصالت فایده که به‌طور گسترده در این رشته موردپذیرش بود، به‌وسیله اثبات‌گرایی کنار گذاشته شد (باربر[3]،۱۹۹۷: ۹۴-۹۳؛ کرپس[4]،۱۹۹۷: ۶۹-۶۸). در این دوران اقتصاددانان بر این نکته اتفاق‌نظر پیدا کردند که ادعای نظریه اقتصادی فارغ از ارزش‌ها، برای بنیان نهادن ماهیتی علمی برای این رشته امری کاملاً ضروری است (درکوپولوس[5]،۱۹۹۷: ۲۸۶).

بااین‌حال اواسط قرن بیستم جریان جدیدی در حال شکل‌گیری بود. در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ وقایع تاریخی مانند رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم، مطالعات «توسعه» را شکل داد و درصحنه بین‌المللی موقعیت‌های بیشتری برای پرداختن به نگرانی‌های اخلاقی فراهم شد (زو[6] و لنیهان[7]،۲۰۱۱) که گرایش «اخلاق و اقتصاد» را شکل داد (عنان پور و عسگری،۱۳۹۳). نگرانی‌های اخلاقی در مورد نتیجه پروژه‌های بزرگ در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ گسترش یافت. مکتب «نهادی جدید» در این دوران شکل گرفت. نهادگرایان جدید عوامل نهادی نظیر سنت‌ها، آداب‌ورسوم، فرهنگ و مذهب را به دلایل مختلف دارای اهمیت می‌دانستند؛ ازاین‌رو مطالعات بین‌رشته‌ای از قبیل اقتصاد

[1] Robbins
[2] Friedman
[3] Barber
[4] Kreps
[5] Drakopoulos
[6] Zuo
[7] Lenihan

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

اجتماعی، جامعه‌شناسی سیاسی، انسان‌شناسی اقتصادی و جامعه‌شناسی بیولوژیکی از نظر آنها ضروری بود (هاجسون[1]،۱۹۹۸). پیروان این مکتب تا به امروز نیز چنین هستند.

تفاوت نهادگرایی جدید با نهادگرایی اولیه این است که نهادگرایی جدید به‌جای رد فروض نئوکلاسیک، آنها را هرچند با اصلاحات اساسی اعمال‌شده می‌پذیرند و بر این نکته تأکید دارند که اقتصاد نئوکلاسیک تحت شرایط نهادی ویژه‌ای عمل می‌کند. به‌عبارت‌دیگر رویکرد نهادگرایی معتقد به براندازی و حذف مکتب نئوکلاسیک نبوده و فقط آن را در تحلیل مسائل اقتصادی ناکافی می‌داند (کوز، ۱۹۹۹؛ نورث،۱۳۷۷:۳۲-۳۷، ۵۰-۷۰).

به‌دنبال تحولات یادشده و تلاش‌ها و تحقیقات متعدد اقتصاددانان و روشن شدن اهمیت توجه به فرهنگ در اقتصاد، اندیشمندان مکتب نئوکلاسیک نیز تا حدودی تغییر رویه داده و ناگزیر درب را به روی تحلیل‌های نهادی گشوده (مشهدی احمد،۱۳۹۲) و تلاش کرده‌اند فرهنگ را در به‌عنوان عاملی در شکل‌گیری توابع مطلوبیت و قیود بودجه به مدل‌های خود وارد سازند. این تحولات که تا عصر حاضر ادامه یافته است، هرروز به ابعاد جدیدتری از ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد واقف می‌شود و تلاش می‌کند تحلیل‌ها و مدل‌های دقیق‌تر و بهتری را در این زمینه ارائه کند.

۲. فرهنگ در دیدگاه اقتصاددانان نئوکلاسیک

براساس مکتب نئوکلاسیک رفتار اقتصادی فرد مبتنی بر رفتار عقلایی است. براین اساس فرد ترجیحات و نیازهای خاصی دارد که تلاش می‌کند آنها را باتوجه به محدودیت‌های موجود (منابع در دسترس محدود) برآورده نماید. حق انتخاب و طبقه‌بندی سلسله مراتبی نیازهایی که باید برآورده شود تحت منشور رفتار عقلایی صورت می‌پذیرد (پتراکیس، ۲۰۱۴: ۳۹). در قرن بیستم ترجیحات "داده‌شده" و از پیش تعیین‌شده در نظر گرفته می‌شدند و حتی اجازه تحقیق درباره چگونگی شکل‌گیری آنها داده نمی‌شد.

در رویکرد رابینز به اقتصاد اثباتی، مقایسه میان فردی رضامندی امری ذهنی تعریف، و خارج از قلمرو علم اقتصاد دانسته می‌شد (رابینز، ۱۹۳۵: ۱۰۲-۱۰۰). لذا در آثار نئوکلاسیک آن زمان هرگز نامی از اخلاق و فرهنگ برده نمی‌شد. و زمانی که تمام دغدغه‌های اخلاقی زدوده شود فقط محاسبه عقلایی باقی می‌ماند (الوی، ۱۳۸۴). اما به‌تدریج و با روشن شدن ارتباط میان فرهنگ و اقتصاد و اهمیت چگونگی شکل‌گیری ترجیحات، اقتصاددانان نئوکلاسیک فرهنگ را به‌عنوان یک عامل غیر اصلی به سه روش در مدل خود وارد کردند: به‌عنوان منبعی برای ترجیحات؛ به‌عنوان یک

[1] Hodegson

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

محدودیت؛ و یا به‌عنوان جزء پسماند یا یک انحراف از مدل. در ادامه پس از توضیح هریک از این سه روش، تناقضات درونی مدل نئوکلاسیکی فرهنگ توضیح داده می‌شود.

روش اول که فرهنگ را به‌عنوان منبعی برای ترجیحات در نظر می‌گیرد، در حقیقت می‌گوید تغییر در سلیقه و ترجیحات مصرف‌کنندگان بر چگونگی مصرف درآمد آنها مؤثر است که این خود به لحاظ آثاری که بر تقاضا دارد سبب تغییر در قیمت‌های نسبی می‌شود (لفت ویچ،۱۳۸۷: ۳). اما از جنبه دیگر اقتصاد نئوکلاسیک سیستم قیمت‌ها را تا حد زیادی تعیین‌کننده این فرهنگ می‌داند. یعنی قائل به آن است که تغییر در قیمت‌های نسبی بر تقاضای کالاها و فرهنگ مؤثر است و لذا برای تصحیح الگوی مصرف باید از تغییر قیمت‌های نسبی استفاده نمود. اگر قیمت‌ها علائم صحیحی به مصرف‌کنندگان بدهند، عقلانیت اقتصادی به تغییر در فرهنگ غلط مصرفی می‌انجامد. بنابراین در این دیدگاه فرهنگ به‌آسانی از طریق سیستم قیمت‌های نسبی تغییر می‌کند.

در مورد روش دوم که فرهنگ را به‌عنوان منبع محدودیت در انتخاب عقلایی فرد در نظر می‌گیرد، باید گفت تمام نظریه‌های نئوکلاسیک توافق دارند که عوامل نهادی می‌توانند بر اقتصاد تأثیر بگذارند و در کارکرد کارای نظام بازار اختلال ایجاد کنند. این عوامل به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنهایی که در فرهنگ جامعه و اقتصاد درون‌زا به‌شمار می‌روند و آنها که به‌واسطه اجرای سیاست‌های دولت ایجاد می‌شوند (هانت، ۱۳۷۶: ۳۱۱). آنها به پیروی از بائر و یامی[1] (۱۹۵۷) معتقدند برخی نهادها، اعتقادها و سنت‌های معین ممکن است مانع از تخصیص کارای اقتصادی منابع در داخل کشورهای توسعه‌نیافته شود. برای مثال آنها نظام خانواده گسترده و نظام کاست در هندوستان یا امتناع هندوها از کشتن گاو را مانع توسعه می‌بینند (هانت، ۱۳۷۶: ۳۰۷). پس ازنظر آنها این فرهنگ غلط ضد توسعه باید تغییر کند. روش سوم فرهنگ را به‌عنوان جزء پسماند یا انحراف از مدل اقتصادی در نظر می‌گیرد. این رویکرد تلاش می‌کند تا توضیحی برای نتایجی از مدل که نمی‌تواند تفسیر شود ارائه نماید و تفاوت‌های فراوان و سامان‌مند میان نظریه و واقعیت را به عوامل غیرمنطقی مانند فرهنگ نسبت می‌دهد (د.یونگ، ۱۳۹۰ :۱۵۵-۱۵۶).

اما نواقص بسیاری را می‌توان در این مدل مشاهده کرد که مانع از تحلیل درست فرهنگ می‌شود. اینکه تغییرات فرهنگ را تماماً توسط نظام قیمت‌ها بدانیم ممکن نیست و با مفروضات اولیه نئوکلاسیک هم سازگار نیست؛ یعنی با این فرض که مردم باید آزاد باشند و در امورشان مداخله نشود. اینکه دولت فرهنگ صحیح مصرف را تعیین و با تغییر قیمت‌های نسبی سعی در تغییر فرهنگ مردم بکند با آزادی آنها ناسازگار است. همچنین تعیین فرهنگ و عقاید مناسب و تلاش در جهت تغییر آن به‌عنوان محدودیت با آزادی عقیده ناسازگار است. علاوه بر مطالب

[1] Bauer and Yamey

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

پیش‌گفته مفروضات نئوکلاسیک مانند « فردگرایی روش‌شناختی»، «اثبات‌گرایی» و «تعادل» براین اساس استوار شده‌اند که رابطه‌ای میان فرهنگ و اقتصاد وجود ندارد.

فردگرایی روش‌شناختی بدین معناست که پدیده‌های اجتماعی از کنش‌های افراد تشکیل‌شده است. یعنی افـراد مسـتقل از اجتماع وجود دارند، اما عکس آن صادق نیست. پـس می‌توان هرگونـه قـانون جامعه‌شناختی را براساس کنش‌های افراد تبیین نمود. کل‌های اجتمـاعی چیـزی بیش از انبوه‌ها نیستند، و چیزی را به اعضای تشکیل‌دهنده آن اضافه نمی‌کنند (تورادرسون[1]،۲۰۰۶).

فردگرایی نئوکلاسیکی سرانجام به حذف واژه سیاسی از سر اقتصاد سیاسی انجامید. توماس کوپر در این زمینه گفته است: «اقتصاد سیاسی»، مترادف اقتصاد خصوصی همه افراد است لذا «سیاست» در آن جزء پراهمیتی نیست. ابلهانه است تصور کنیم اجتماع چیزی متفاوت از افرادی است که آن را تشکیل می‌دهند (لیست، ۱۳۷۹: ۲۰۶). فردریک لیست نیز علت اعتقاد اسمیت به حداکثر شدن منافع اجتماع در پی آزادی افراد برای دنبال نمودن نفع شخصی را همین عدم توجه به «سیاست» در اقتصاد سیاسی می‌دانست و معتقد بود: ازآنجاکه ملت جمع افراد نیست این عقیده هم صحیح نخواهد بود (لیست، ۱۳۷۹: ۲۱۵ و ۲۱۶). سرانجام نیز این واژه توسط مارشال با «علم» جایگزین شد.

همچنین فردگرایی باعث می‌شود ماهیت و خصوصیات کار اجتماعی و اثرات تشکل نیروها و نتایج عالی پس از آن نادیده گرفته شود و عظمت و اهمیت نیروهایی که از طریق ملیت، اتحاد ملی و همکاری و هماهنگی قدرت‌های تولید ملی در اختیار افراد قرار می‌گیرد پوشانده شود. تنها یک «تئوری ارزش‌های» خشک‌وخالی لازم است تا اقتصاد ملی را این‌گونه تعریف نماید (لیست، ۱۳۷۹: ۳۷۵). ضمن آنکه فردگرایی منجر به دیده نشدن کشورها و ملت‌ها و هر آنچه به آن مرتبط است می‌شود: ملت‌هایی با زبان، ادبیات، مبدأ و تاریخ خاص خود، رسوم و عادات و قوانین، بنیادها و مؤسسات گوناگون، با ادعای استقلال، تکامل و استمرار به‌سوی آینده و بالاخره با قلمروی مشخص. اجتماعی که از طریق هزاران قید و همبستگی فکری و انتفاعی در یک واحد مستقل و کامل قرار دارد و قوانین و حقوق خود را در داخل آن می‌شناسد و با قبول این خصوصیات در مقابل اجتماعات مشابه قرارگرفته است و موجودیت و استقلال خود را با نیروها و منابع خود حفظ می‌کند (لیست، ۱۳۷۹: ۲۱۵ و ۲۱۶).

همچنین براساس دیدگاه نئوکلاسیک اقتصاد علمی اثباتی است نه دستوری. طبق استدلال فریدمن، ساموئلسون و نردهاوس اختلاف‌نظرهای عمده میان اقتصاددانان در عرصه‌های نرماتیو قرار دارد نه عرصه‌های پوزیتیو (کلاندر،۱۳۸۶). لذا تحلیل و اثرگذاری بر هنجارهای اجتماعی و فرهنگی

[1] Thordarson

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

را از حوزه دخالت اقتصاددانان خارج است (فرگوسن، ۱۳۸۵: ۳) و اقتصاد به چگونگی شکل‌گیری این فرهنگ و نظام ارزشی توجهی ندارد؛ چون علمی اثباتی است نه دستوری و هنجاری. در حقیقت آنها تلاش کردند به حذف صورت‌مسئله بپردازند و گمان کردند با ادعای حذف اقتصاد هنجاری، می‌توان علمی جهان‌شمول عرضه کرد. درواقع ارتباط نزدیکی میان فردگرایی، اثبات‌گرایی و ادعای جهان‌شمول بودن و افتادن واژه «سیاسی» از ابتدای «اقتصاد سیاسی» وجود دارد. فردگرایی در کنار اثبات‌گرایی باعث می‌شود جدایی انسان از جهان پیرامونش اتفاق بیافتد. دراین صورت می‌توان از افراد سخن گفت بی‌آنکه به محیطی که به آن تعلق دارد توجه شود. اهمیت توجه به فرهنگ به معنای اهمیت توجه به جامعه‌ای که فرد در آن زندگی می‌کند و در هوای آن نفس می‌کشد است. اگر فرهنگ اهمیت داشته باشد یعنی تنها فرد نیست که مهم است. واژه سیاست نیز به همین دلیل در کنار اقتصاد قرار داشته است و به قول جیمز استوارت «اقتصاد سیاسی در هر کشور ضرورتاً باید با کشورهای دیگر متفاوت باشد» (کلاندر،۱۳۸۶).

اما فردگرایی و جدایی انسان از جهان به معنای عاری از «ارزش» یا هرگونه «بعد اخلاقی» بودن واقعیات است. بنابراین ارزش‌ها در حوزه انتخاب و تعهد فردی قرار می‌گیرند. لذا «شما باید» و «ارزشیابی اخلاقی از واقعیات» موردقبول نیست. خوب یا بد بودن ناشی از داوری اخلاقی فرد است. این تمایل میان واقعیت و ارزش تأییدی است بر اندیشه استقلال اخلاقی فرد و ضمناً هم‌زیستی نظریه اخلاقی لیبرالی را با علم و اثبات‌گرایی میسر می‌کند (آربلاستر،۱۳۹۱: ۲۸-۲۱).

در مورد سومین ویژگی اقتصاد نئوکلاسیک یعنی «تعادل» باید گفت دیدگاه نئوکلاسیک تحولات و تغییرات اقتصادی - اجتماعی در چارچوب الگوی «تعادل پایدار» مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد که براساس آن فرض شده که سیستم‌های اقتصادی-اجتماعی نیز مانند جهان طبیعت از یک نظم و تعادل ایستای ابدی برخوردارند و «عدم تعادل‌ها» در آن اساساً جزئی، موقتی و زودگذر هستند. بنابراین هیچ نیازی به دست‌کاری و دخالت نیست و دخالت‌ها، به‌ویژه دخالت دولت خود منشأ اختلال‌های جدید نیز خواهد شد (مؤمنی،۱۳۸۸). لذا براساس آموزه‌های اقتصاد مرسوم گرایش کلی همه واحدهای سیاسی-اقتصادی می‌بایست به سمت همگرایی باشد. اما اگر قرار بر این باشد که جهان به قاعده الگوی تعادل پایدار عمل کند، باید نیروهای موجود در دنیای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، عدم تعادل‌ها را برطرف کنند و اختلال‌ها را به حداقل برسانند. درنتیجه واحدهای سیاسی-اقتصادی موجود جهان به سمت همگونی و همگنی حرکت کنند (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۴۰). در این شرایط نوعی همگونی فرهنگی انتظار می‌رود و دیگر تفاوت‌های فرهنگی به‌حساب نخواهد آمد. بنابراین هرچند گفته می‌شود فرهنگ در اقتصاد نئوکلاسیک به‌عنوان عاملی

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

مؤثر بر ترجیحات یا قیود در نظر گرفته‌شده است، اما مفروضات نئوکلاسیکی باعث شده که در این دیدگاه جایی برای تحلیل اثرات فرهنگی وجود نداشته باشد.

۳. فرهنگ در دیدگاه مکتب نهادی جدید

مکتب نهادی جدید نقش بسیار مهمی در توجه به فرهنگ و آثار اقتصادی آن داشته است. آنها فرهنگ را هم از نگاه خرد و هم از نگاه توسعه تحلیل کرده‌اند. ازنظر اقتصاد نهادی جدید در سطح خرد فرهنگ به‌مثابه اولویت‌ها و محدودیت‌ها کاربرد دارد اما نهادگرایان پیوند تنگاتنگی میان اولویت‌ها و محدودیت‌ها ترسیم می‌کنند. ازنظر آنها اولویت‌ها باید جنبه درونی یافته و جایگاه انگیزه‌ها یا محدودیت‌های کلی در رفتار را بیابند (بولز،۱۹۹۸: ۷۹). همچنین فرهنگ به‌مثابه محدودیت‌ها تنها زمانی عمل می‌کند که از عادات فکری و رفتاری مشترک اشباع‌شده باشند (هاجسون،۲۰۰۶: ۶و۱۳). در حقیقت اقتصاددانان نهادگرای جدید ساختار فرهنگی و اجتماعی را برای تبیین نتایج اقتصادی بسیار مهم تلقی می‌کنند (استرام[1]،۲۰۰۰). در این زمینه ویلیامسون «چهار سطح از تحلیل اجتماعی» را نام می‌برد که عبارت‌اند از سطح جاافتاده اجتماعی(شامل هنجارها، رسوم اخلاقیات، سنت‌ها و مذهب)، محیط نهادی، اعمال مدیریت و تدبیر امور، تخصیص منابع و اشتغال. در هریک از این چهار سطح به ترتیب این نظریات کاربرد دارد: نظریه اجتماعی، اقتصاد حقوق مالکیت/نظریه سیاسی اثباتی، اقتصاد هزینه مبادله و اقتصاد نئوکلاسیک/نظریه کارگزاری. او معتقد است قیود از بالا به پایین اثرگذار است و البته هر سطح بازخوردهایی- هرچند کم اثرتر- را نیز از سطوح زیرین خود دریافت می‌کند. بنابراین او اثر فرهنگ بر اقتصاد را بسیار پررنگ تلقی می‌کند و همچنین به تأثیرپذیری فرهنگ از اقتصاد اذعان دارد. او معتقد است اقتصاد نئوکلاسیک تنها با این ملاحظات کاربرد دارد (ویلیامسون،۲۰۰۰).

همچنین اقتصاددانان نهادگرای جدید نحوه شکل‌گیری ترجیحات و ارتباط آن با سایر نهادها و نتایج اقتصادی را مورد تحلیل قرار می‌دهند. استرام در این زمینه می‌گوید: انگیزه‌ها از ساختار وضعیت (اجتماعی و اقتصادی) حاصل می‌شوند و تحت تأثیر انواع کالاهای موجود در آن در ترکیب با خصیصه‌های جامعه و قواعد به‌کاررفته برای تصمیم‌گیری درباره تخصیص، تولید، توزیع و مصرف آن کالاها هستند. نهادگرایان جدید به‌جای در نظر گرفتن همه افراد به‌عنوان خودخواهان عقلایی، چگونگی پیدایش ترکیبی از کاربران معمول و خودخواهان عقلایی را تبیین می‌کند. در این نگرش هنجارهای اجتماعی ممکن است باعث شوند افراد در موقعیت‌های عینی مشابه به‌طور متفاوتی رفتار کنند که این رفتار منوط به میزان تبعیت آنها از یک هنجار (یا انحراف از آن) است (استرام،۲۰۰۰).

[1] ostrom

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

در حقیقت بسیاری از رفتارهای افراد بیش از آنکه سرچشمه عقلانی داشته باشند، از روی عادات صورت می‌پذیرند. این موضوع، توسط هاجسون (۱۹۹۸) نیز مورد تأکید قرارگرفته است. براساس بیان هاجسون، شواهد آماری موجود از اقتصاد آمریکا حاکی از آن است که نظریه مصرف دوزنبری که پرنقش عادات و پایداری رفتار مصرفی فرد تأکید دارد، انطباق بیشتری با واقعیت دارد» (مشهدی احمد، ۱۳۹۲). بنابراین در این دیدگاه فرهنگ .... از هر دو جنبه نهادهای سطح یک به‌مثابه محدودیت‌ها و نیز عوامل انگیزشی فراتر می‌رود (لیچت و همکاران،۲۰۰۵: ۲۳۳).

برخی اقتصاددانان نهادی جدید تحلیل‌های خود را در سطح توسعه بیان کرده‌اند. عجم اوغلو، رابینسون و چانگ معتقدند اثر اقتصاد بر فرهنگ بسیار پررنگ‌تر از اثر فرهنگ بر اقتصاد است. به‌عبارت‌دیگر تغییرات اقتصادی خودبه‌خود تحولات فرهنگی را رقم می‌زند. در این زمینه عجم اوغلو و رابینسون از فرهنگ ذیل عنوان نظریه‌هایی که جواب نمی‌دهند یاد می‌کنند. آنها در پاسخ به این سؤال که آیا فرضیه فرهنگ به فهم نابرابری جهانی کمک می‌کند پاسخ می‌دهند: «هم آری و هم خیر. آری به این معنا که هنجارهای اجتماعی که با فرهنگ درآمیخته‌اند دارای اهمیت بوده و به‌سختی قابل‌تغییرند. آنها همچنین از تفاوت‌های نهادی پشتیبانی می‌کنند. اما عمدتاً خیر؛ زیرا آن جنبه‌هایی از فرهنگ که معمولاً مورد تأکید قرار می‌گیرند (مانند دین،عرف ملی، ارزش‌های آفریقایی یا لاتین) برای فهم اینکه چگونه به اینجا رسیده‌ایم، اهمیت محوری ندارند. جنبه‌های دیگر فرهنگ از قبیل میزان اعتماد به یکدیگر یا قابلیت همکاری اگرچه مهم‌اند، اما عمدتاً برونداد نهاد هستند نه علتی مستقل». چانگ هم می‌گوید: «برای توسعه اقتصادی نیازمند یک «انقلاب فرهنگی» نیستیم. فرهنگ با توسعه اقتصادی تغییر می‌کند. فرهنگ هم علت و هم معلول توسعه است، اما تأثیر علی توسعه اقتصادی به‌مراتب قوی‌تر است. یعنی توسعه اقتصادی تا حد زیادی فرهنگی را می‌آفریند که بدان نیاز دارد (چنگ، ۱۳۹۲: ۷۰-۵۰).

داگلاس نورث مدل پیچیده‌تری را ارائه می‌کند. فرهنگ به‌عنوان یک متغیر اصلی با عنوان «نهادهای غیررسمی» در مدل نورث واردشده است که قدرت توضیح دهندگی این مدل درباره رابطه میان فرهنگ و اقتصاد را افزایش داده است. نورث در کتاب « فهم فرایند تحول اقتصادی» پیچیدگی‌های فرآیند تحول اقتصادی و تعامل میان اقتصاد و فرهنگ از طرق گوناگون را نشان می‌دهد. بر طبق دیدگاه نورث انسآنها فهمی از واقعیت یا محیط انسانی دارند که «باورها»ی آنها را تشکیل می‌دهد و تعیین‌کننده انتخاب‌های آنان است. یعنی باورها اهداف انسان‌ها و مسیر رسیدن به آن را تعیین می‌کند. استرام نیز در سطح خرد به این موضوع اشاره‌کرده بود. نورث ادامه می‌دهد باورهای جامعه از پیشرفت در علوم مختلف و افزایش ذخیره دانش بشری متأثر است. همچنین کمیت جامعه بشری به لحاظ مسائل اجتماعی و ارتباطاتی که با خود به همراه دارد و کیفیت جامعه

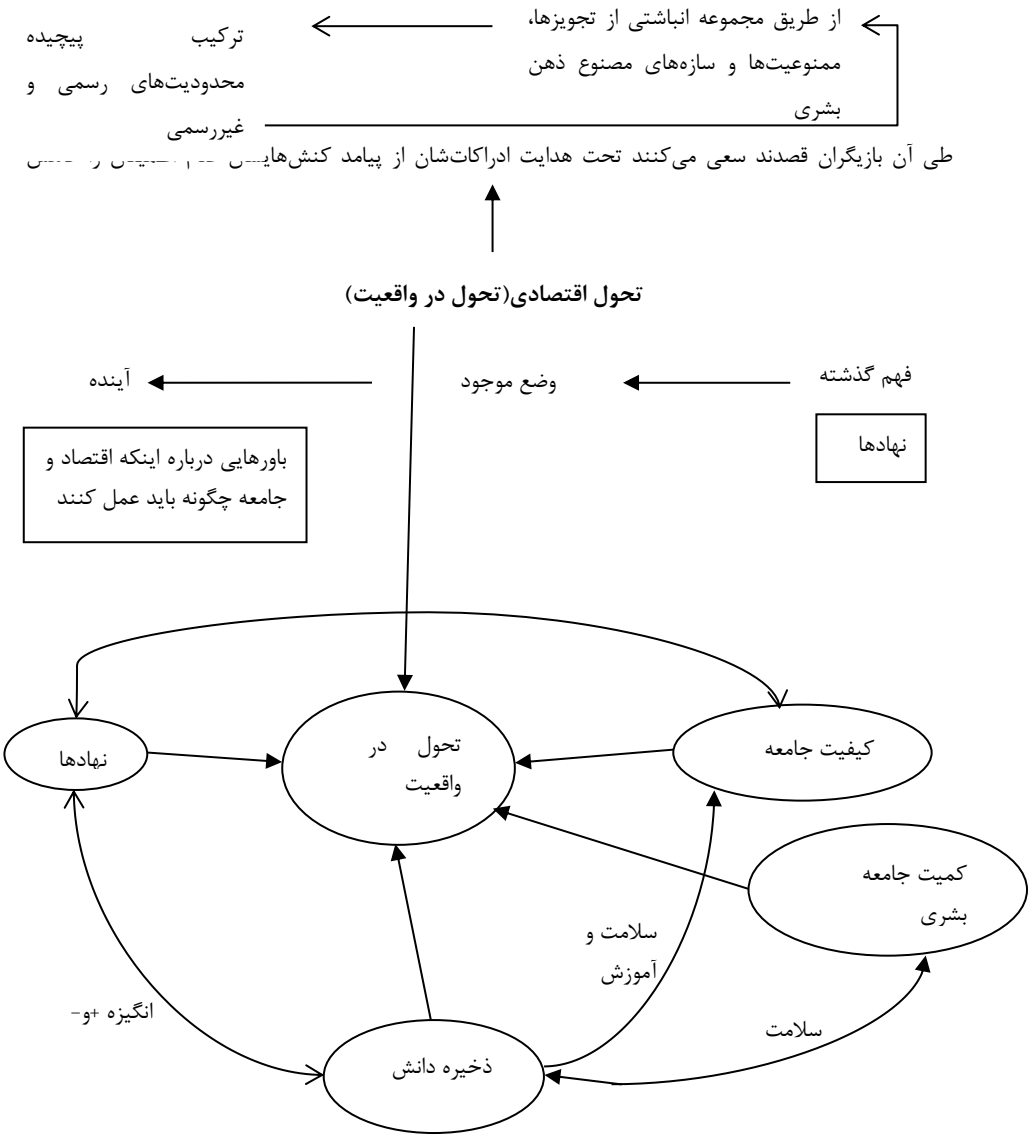
[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

بشری و تغییر در سرمایه اجتماعی بر نظام باورها اثرگذار هستند. نظام باور شکل‌دهنده نهادها و درواقع بازنمایی درونی نهادهاست. یعنی نهادها بازنمایی بیرونی نظام باورها هستند. نهادها انگیزه کسب دانش و ذخیره دانش را در جهات گوناگون فراهم می‌کنند. آنها می‌توانند انگیزه ذخیره دانش به‌منظور بهبود کمیت و کیفیت جامعه بشری و دستیابی به اخلاق و ارزش‌ها را ایجاد کنند و یا درست خلاف آن انگیزه ایجاد کنند. همچنین سازمان‌ها منعکس‌کننده فرصت‌هایی هستند که نهادها ایجاد می‌کنند، اگر چارچوب نهادی به دزدی و فعالیت‌های خلاف پاداش دهد، در این صورت سازمان‌ها در جهت خلافکاری و دزدی سامان می‌یابند و اگر چارچوب نهادی به فعالیت‌های تولیدی پاداش دهد، سازمان‌هایی به‌وجود می‌آیند که فعالیت‌های مولد و تولیدی را ترویج می‌کنند (نورث، ۱۳۹۶).

اما در این زمینه که رابطه میان نظام باور و نهادها چیست، می‌توان دیدگاه گریف و چانگ را مدنظر قرارداد. گریف می‌گوید اگر باورها و فرهنگ با اسناد مکتوب همراه نشوند، از بین می‌روند و گاه اسناد مکتوب بیش از نظام باورها پایدار مانده و در توسعه اثرگذار است (گریف ،۱۹۸۹). چانگ هم معتقد است ترغیب ایدئولوژیک به‌تنهایی کافی نیست و باید با تغییراتی در سیاست و نهادها همراه شود تا رفتارهای مطلوب بتواند در درازمدت پایدار بماند، به‌نحوی‌که به ویژگی‌های فرهنگی تبدیل شود. آنگاه دور مفیدی می‌تواند میان بین توسعه اقتصادی و ارزش‌های فرهنگی ایجاد شود (چانگ، ۱۳۹۲: ۷۰-۵۰). مطلبی که استرام هم به آن اشاره دارد. استرام که در سطح خرد بحث می‌کند می‌گوید هنجارها بدون ضمانت اجرایی بیرونی به‌زودی از بین می‌روند، درحالی‌که ضمانت اجرایی قوی گاه جایگزین هنجارهای اجتماعی می‌شود (استرام،۲۰۰۰).

تحول اقتصادی نتیجه حرکت از وضع موجود به وضع آینده است. وضع مطلوب آینده توسط نظام باورها ترسیم می‌شود. اما فهم از واقعیت ناکامل است و عدم اطمینان وجود دارد. یکی از دلایل وجود عدم اطمینان تحول بی‌پایان جامعه است. تحولی که بر پایه تحول در کمیت و کیفیت جمعیت، تحول در دانش و تحول در نهادها قرار دارد. تحول اقتصادی به معنای تغییری است که طی آن بازیگران قصدمند تلاش می‌کنند تحت هدایت ادراکات‌شان از پیامد کنش‌هایشان عدم اطمینان را برای رسیدن به اهداف کاهش دهند. آنها این کار را از طریق مجموعه انباشتی از تجویزها، ممنوعیت‌ها و سازه‌های مصنوع ذهن بشری انجام می‌دهند (نورث، ۱۳۹۶). نهادها به دو صورت نهادهای رسمی و نهادهای غیررسمی وجود دارند. نهادهای غیررسمی همان فرهنگ جامعه است. نهادها عامل اصلی وابستگی به مسیر به شمار می‌آیند به‌این‌ترتیب که سیاست‌هایی که تدوین می‌شوند تا جامعه را به اهداف موردنظر خود برسانند، به‌علت وجود این نهادها قادر نخواهند بود به اهداف خود برسند (نورث، ۱۹۹۴: ۳۶۱).

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]



شکل۱. ارتباط میان فرهنگ، اقتصاد و سایر مؤلفه‌ها با استفاده از نورث (۱۳۹۶)

منبع: یافته‌های تحقیق

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

بنابراین اقتصاددانان نهادگرا توانسته‌اند تحلیل‌های بهتری درزمینه‌ی ارتباط فرهنگ و اقتصاد فراهم کنند و پیچیدگی این ارتباط را بهتر درک کنند. مقایسه دو دیدگاه در بخش بعد بهتر می‌تواند زوایای هریک را روشن کند.

۴. مقایسه تطبیقی دو مکتب

در این قسمت مقایسه میان دو مکتب را در چند محور موردتوجه قرار می‌دهیم. در محور اول باید گفت در مکتب نئوکلاسیک که یک مدل اقتصاد خرد است، نویسندگان مختلف فرهنگ را به‌عنوان منبعی برای ترجیحات یا محدودیت در نظر گرفته‌اند. البته همین میزان توجه به فرهنگ پیش از این وجود نداشت و در اثر نارضایتی از نتایج رویکرد نئوکلاسیک به‌وجود آمد. تلاش اقتصاددانان نهادگرا در روشن ساختن اثر نهادها بر ترجیحات و محدودیت‌ها مؤثرترین علت بوده است. دیونگ معتقد است: «می‌توان رویکرد فرهنگ به‌مثابه محدودیت را زاده اقتصاد نهادی جدید تلقی کرد. چراکه در این دیدگاه نهادها با اعمال محدودیت بر رفتار انسان کنش‌های افراد را ممکن می‌سازند». همچنین طبق نظر ویلیامسون فرهنگ را می‌توان عامل طرح ارزش‌ها و باورها قلمداد کرد. این ارزش‌ها و باورها بر ماهیت ادراک و طراحی نهادها و اهداف اعمال اقتصادی تأثیرگذارند. با این اوصاف فرهنگ به شکل مستقیم و غیرمستقیم (از طریق نهادها) بر رفتار اقتصادی و نتیجه فرآیندهای اقتصادی تأثیرگذار خواهد بود (دیونگ،۱۳۹۰ : ۱۶۸). البته اقتصاد نئوکلاسیک حتی در این سطح از تحلیل رابطه میان انگیزه‌ها و ترجیحات با محدودیت‌ها را در نظر ندارد؛ درحالی‌که مکتب نهادی هم از این پیوندها-هرچند به‌صورت محدود- غافل نیست و هم به این نکته اشاره می‌کند که اولویت‌ها و محدودیت‌ها باید درونی شوند تا عمل کنند. ضمناً این رویکرد مکمل یا جایگزین بودن فرهنگ و قوانین را مطرح می‌سازد.

همچنین بسیاری از کسانی که رویکرد فرهنگ به‌مثابه اولویت‌ها را پذیرفته‌اند، حتی اگر به بررسی نحوه شکل‌گیری اولویت‌ها (ارزش‌ها) نپردازند، آشکارا یا ضمنی فرض را بر این می‌گذارند که ترجیحات و اولویت‌ها درون‌زا هستند که با رویکرد اقتصاد نئوکلاسیک تفاوت دارد (دیونگ،۱۳۹۰ : ۱۶۰).

محور دوم این است که حتی این سطح از تحلیل فرهنگ در مکتب نئوکلاسیک بی‌معناست و با سایر اعتقادات این مکتب در تضاد قرار دارد. «فردگرایی روش‌شناختی» اقتصاد مرسوم و فرض« عقلانیت کامل»، مانعی در برابر انتخاب از روی عادات و فرهنگ محسوب می‌شود. درحالی‌که در اقتصاد نهادی فرض «عقلانیت محدود» پذیرفته‌شده است. همچنین در اقتصاد نئوکلاسیک عقلانیت به حداکثر سازی منافع مرتبط است، اما در اقتصاد نهادی جدید به عناصر احساسی[1]، رویه‌ای[2] و منطق خلاقانه[3] که فرآیند

[1] emotional
[2] procedual
[3] Creative logic

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

تصمیم‌گیری را تحت تأثیر قرار می‌دهد ارتباط دارد. لذا مکتب نئوکلاسیک علم اقتصادی را به شیوه تفکر سازمان‌یافته پیوند می‌دهد، که در سطح خرد به‌عنوان انتخاب منطقی[1] و در سطح کلان به‌عنوان انتظارات عقلایی[2] مطرح می‌شود. درحالی‌که اقتصاد نهادی جدید علم اقتصاد را به علوم اجتماعی، سیاست و روانشناسی پیوند می‌دهد. همچنین در اقتصاد نئوکلاسیک هدف حداکثرسازی منافع است؛ اما در اقتصاد نهادی جدید انگیزه انسان جدا از افزایش منافع، دنبال کردن گروهی از نیازهای[3] و خواسته‌های[4] انسانی نیز هست. اقتصاد نئوکلاسیک یک فرد را کاملاً آگاه نسبت به واقعیت از یک دیدگاه شناختی در نظر می‌گیرد؛ در مقابل اقتصاد نهادی جدید فرد را با ویژگی‌های شناختی محیطی و توانایی‌های خلاقانه در نظر می‌گیرد (پتراکیس،۲۰۱۴). تمام این‌ها نقاط قوت اقتصاد نهادی در پرداختن به فرهنگ به‌عنوان عاملی در تعیین ترجیحات افراد و رد امکان‌پذیری تحلیل نئوکلاسیکی در این زمینه است.

محور سوم این است که برطبق مکتب اقتصادی نئوکلاسیک، اقتصاد علمی پوزیتیو است. اقتصاد نئوکلاسیک از اختلاف‌نظرها در مسائل هنجاری دور است. اما این ادعای درستی نیست و موفقیت اقتصاد بازار هم به وجود ارزش‌هایی چون فردگرایی وابسته است. در این زمینه اقتصاددانان نهادگرا تلاش کردند تا مبانی ارزشی و فرهنگی، حقوقی، روانشناسی و ... ای را که اقتصاد نئوکلاسیک بر آن بنا شده است بیان کنند؛ بر خی از آنها -مانند روش‌شناسی لذت-درد بنتام- را منسوخ و مردود اعلام کنند؛ و برخی دیگر را شرایط لازم برای استفاده و کاربرد مدل نئوکلاسیک قلمداد نمایند. اقتصاددانان نهادگرا مانند ویلیامسون و نورث تلاش کرده‌اند تا نشان دهند در صورت وجود کدام‌یک از شرایط نهادی چارچوب نئوکلاسیکی قابل‌استفاده خواهد بود.

محور چهارم این است که طبق محور قبل در اقتصاد نئوکلاسیک سیاست از نظریه اقتصادی جداست و اقتصاد علمی جهان‌شمول به‌حساب می‌آید. انتخاب اقتصاد نئوکلاسیک در این زمینه حذف صورت مسئله یعنی حذف بخش هنجاری اقتصاد بوده است؛ غافل از اینکه سخن نگفتن از فرهنگ و مسائل ارزشی مانع از اثرگذاری آنها در واقعیت نخواهد بود. این درحالی‌که است که عینیت و بی‌طرفی نه با اهتزاز از ارزش داوری بلکه با ارائه پاسخی روشن به این پرسش حاصل می‌شود که توصیه سیاستی بر چه ارزش داوری‌هایی تکیه کرده است (کلاندر،۲۰۰۱). اما اقتصاد نهادی جدید تلاش کرده است تا به‌جای حذف بخشی از عوامل تأثیرگذار بر اقتصاد مانند فرهنگ، مدلی را برای تحلیل این عوامل ارائه نماید. اقتصاد نهادگرا سیاست‌های اقتصادی را در پیوند با نظریه و نظریه را متأثر از نظام فلسفی و ارزشی

[1] Rational choice
[2] Rational expectations
[3] needs
[4] wishes

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

هر مکتب می‌داند. لذا ادعای جهان‌شمولی در نظریه‌ها را رد می‌کند و به این جهت هم قابلیت توجه به فرهنگ را در تحلیل‌های خود دارد.

محور ششم این است که اقتصاد نهادی جدید دارای ویژگی‌هایی است که قدرت تحلیل و توضیح دهندگی آن نسبت به فرهنگ و سایر مسائل اجتماعی را افزایش داده است. برای مثال:

۱- هرچند این واقعیت موردقبول رویکردهای مختلف است که توسعه اقتصادی نیازمند تحول در ساختار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است، اما اقتصاد نهادگرایی جدید تغییر در کلیه ارکان جامعه را فرآیندی درهم‌تنیده و در یک فرآیند بی‌پایان تحول مشاهده می‌کند؛ نه اینکه رابطه یک‌سویه‌ای را در نظر بگیرد و تغییر اقتصادی یا فرهنگی را مهم‌تر و مقدم در نظر بگیرد. لذا قادر است تبیین بهتری از آثار آنها بر یکدیگر داشته باشد. در این زمینه نورث آثار پیچیده فرهنگ و باورها، نهادهای رسمی، دانش، کمیت و کیفیت جمعیت و ... را بر تحول اقتصادی مدل‌سازی کرده است.

۲- اقتصاد نهادی جدید می‌تواند به‌طور روشمند چگونگی اثرگذاری تاریخ بر حال و آینده را نشان دهد. مهم‌ترین مفهومی که توسط نهادگرایان در این زمینه به دانش اقتصادی اضافه شد مفهوم وابستگی به مسیر طی شده است که از طریق آن ضمن نقد الگوی تعادل پایدار و تمرکز بر تعادل‌های لحظه‌ای، پیچیدگی رفتار اقتصادی و خصلت فرا رشته‌ای نیروهایی که در طول زمان‌بر عملکرد اقتصاد اثر می‌گذارند را نمایان خواهد ساخت (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۵۲-۵۱).

۳- در این مکتب به درهم تنیدگی شدید سیاست و اقتصاد و تأثیرات متقابل، گسترده و عمیق آنها تأکید شده است. موضوع حل‌وفصل تخصیص و توزیع منابع برای صاحبان قدرت، چانه‌زنی است. هر تغییر نهادی به‌معنی برهم زدن منافع گروه‌هایی است که از نهادهای پیشین منتفع می‌شده‌اند و بنابراین بدیهی است که زیان دیدگان با تغییر نهادها مخالفت خواهند کرد. به‌عبارت‌دیگر تغییر و تحول فرهنگی ناگزیر از ورود مؤلفه‌های عرصه قدرت به تحلیل است که اقتصاد نهادگرایی جدید امکان آن را به‌وجود آورده است (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۲۵).

۴- اقتصاد نهادی جدید با در نظر گرفتن رابطه میان نهادهای رسمی و فرهنگ و همچنین تفکیک فرهنگ به فرهنگ دیرپا و یا زود تغییر کننده؛ باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها و ....؛ تولیدی و یا ضد تولیدی و رانتی و .... توانسته است آثار متفاوتی برای هریک از اینها در نظر بگیرد.

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

جدول۱. مقایسه تطبیقی مکتب نئوکلاسیک و نهادی جدید در ارتباط با فرهنگ

مکتب نئوکلاسیک	مکتب نهادی
فرهنگ را می‌توان به‌صورت عاملی در شکل‌گیری ترجیحات یا محدودیت‌ها و یا جزء پسماند در نظر گرفت.	فرهنگ را می‌توان به‌عنوان یکی از نهادها در نظر گرفت.
تحلیل‌ها در سطح خرد انجام می‌شود.	تحلیل‌ها در سطح خرد و توسعه انجام می‌شود.
هدف حداکثرسازی مطلوبیت شخصی (منافع شخصی) است.	هدف دست‌یابی به مجموعه‌ای از اهداف شخصی در کنار نیازها و خواسته‌های انسانی است.
انگیزه اصلی حداکثرسازی است.	انگیزه یک موتور جستجو برای نیازهای و خواسته‌های مختلف است.
علم اقتصادی را به شیوه تفکر سازمان‌یافته پیوند می‌دهد، که در سطح خرد به‌عنوان انتخاب منطقی و در سطح کلان به‌عنوان انتظارات عقلایی مطرح می‌شود.	علم اقتصاد را به علوم اجتماعی، سیاست و روانشناسی پیوند می‌دهد.
اقتصاد علمی پوزیتیو است. نیاز به توضیح سایر متغیرهای توضیحی پنهانی، که اندازه‌گیری آنها سخت است، وجود ندارد.	از بخش هنجاری اقتصاد چشم‌پوشی نمی‌شود و تلاش در ارائه مدل‌هایی برای توضیح رابطه مسائل هنجاری با اقتصاد صورت می‌گیرد.
سیاست از نظریه اقتصادی جداست.	سیاست‌های اقتصادی بر مبنای نظریه اقتصادی و آن هم بر مبنای مکتب اقتصادی قرار دارد. هر مکتب بر نظام فلسفی خاصی بنانهاده شده.
اقتصاد علمی جهان‌شمول است.	بافت نهادی و فرهنگی درروند تصمیم‌گیری اثرگذار است و اقتصاد علمی جهان‌شمول نیست.

منبع: یافته‌های تحقیق

۵. تحلیل، نتیجه‌گیری و توصیه‌های سیاستی

اقتصاد نئوکلاسیک که تا مدتی پیش تحلیل فرهنگ را خارج از حیطه علم اقتصاد می‌دانست، اکنون ادعای لحاظ فرهنگ در مدل‌های خود به‌صورت عاملی در شکل‌دهی ترجیحات، محدودیت‌ها و جزء پسماند را دارد. هرچند اهمیت تحلیل فرهنگ بسیار بیشتر از این نگاه ساده است، بااین‌حال آنچه در این مقاله مورد تأکید قرارگرفته است این است که مفروضات اقتصاد نئوکلاسیک با همین مدل ساده لحاظ فرهنگ نیز ناهمخوان است. باتوجه به اهمیت سیستم قیمت‌های نسبی در شکل‌دهی به

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

فرهنگ دیگر جایی برای تحلیل فرهنگ باقی نمی‌ماند. علاوه بر آن فروضی چون ترجیحات برون‌زا، فردگرایی روش‌شناختی، عقلانیت کامل، عینیت و اثبات‌گرایی، جهان‌شمولی و جدایی سیاست از نظریه و .... همه و همه گویای بی‌اهمیت بودن فرهنگ در تحلیل‌های اقتصادی است.

این درحالی است که مکتب نهادی جدید با نقد جدی این فروض اشکالات مکتب نئوکلاسیک را ندارد و بنابراین قادر است تحلیل فرهنگ را نیز در مدل‌های خود بگنجاند. هرچند مکتب نهادی جدید خود را نه روبروی نئوکلاسیک بلکه مکمل آن می‌بیند اما فروض عقلانیت محدود، توجه به نیازها و خواسته‌های انسانی در کنار اهداف شخصی، ارتباط سیاست با هنجارها، جهان‌شمول نبودن و اهمیت تحلیل‌های تاریخی و بومی، توجه بخش هنجاری و حتی مبانی ارزشی و نهادی موردنیاز برای به کاربست مدل‌های نئوکلاسیکی، انجام تحلیل‌های توسعه در کنار تحلیل‌های خرد، پیوند علم اقتصاد به علوم اجتماعی، سیاست و روانشناسی، ارائه یک نگرش روشمند برای مطالعه اثرگذاری تاریخ بر حال و آینده، توجه به اثر فرهنگ در ایجاد وابستگی به مسیر، توجه به مؤلفه قدرت در تداوم فرهنگ و ..... آن را از مکتب نئوکلاسیک متمایز کرده و امکان ارائه تحلیل‌هایی جامع‌تر و پیچیده‌تر را برای آن فراهم می‌سازد. در این زمینه اقتصاددانان نهادگرا هریک به‌گونه‌ای به اثر متقابل فرهنگ و اقتصاد توجه کرده‌اند و نگاه آنها باهم متفاوت است. البته درنهایت می‌توان اشتراکی در این دیدگاه‌ها مشاهده کرد.

درنظرگرفتن روابط پیچیده‌ای میان فرهنگ و اقتصاد در سیاست‌گذاری اقتصادی بسیار مهم است. سیاست‌گذار اگر به ارتباط میان فرهنگ و نهادها توجه نداشته باشد اولاً این‌ها را دو حوزه جدا در نظر می‌گیرد و از آثار آنها بر هم غافل می‌ماند. لذا نمی‌تواند تحلیل درستی از وضع موجود جامعه ارائه دهد. در ثانی در ترسیم شرایط مطلوب و دستیابی به اهداف خود ناکام می‌ماند چراکه تلاش می‌کند از طریق سیاست‌های به ادعا جهان‌شمول به اهداف خود دست یابد درحالی‌که با مشکلات مربوط به اثر پیوند و عناصر وابستگی به مسیر و قدرت مواجه می‌شود. نکته دیگر آن است که رابطه میان فرهنگ و قوانین یعنی نهادهای رسمی و غیررسمی کمتر موردتوجه قرارگرفته و زوایای بسیاری از آن پوشیده مانده است که امید است پژوهش‌های آتی آن را مدنظر داشته باشند.

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

منابع

۱. ابریشمی، حمید، ۱۳۹۲، حمید پاداش و بهروز احمدی حدید، «مبانی و اصول اقتصاد اخلاقی»، نشر نور علم

۲. چنگ، ها.جون ،۱۳۹۲، نیکوکاران نابکار: افسانه‌ی تجارت خارجی آزاد و تاریخچه‌ی پنهان سرمایه‌داری، ترجمه مهرداد (خلیل) شهابی، میرمحمود نبوی، کتاب آمه

۳. خادم علیزاده امیر، سلیمان‌زاده‌آیدیشه رامینه. مطالعه تطبیقی معرفت‌شناسی اقتصاد اسلامی و اقتصاد نهادگرای جدید. فصلنامه علمی اقتصاد و بانکداری اسلامی. ۱۳۹۷; دوره ۷، شماره ۲۲، صص :۷-۲۵

۴. خیری دوست، زهرا، نصیری بهاره،۱۳۹۴ ، مقایسه تطبیقی شاخص‌های توسعه زنان در ایران و کشورهای همسایه آن، پژوهشنامه زنان، بهار و تابستان، دوره ۶، شماره ۱ویژه نامه: ۶۵-۴۷

۵. دادگر، یداله، ۱۳۸۹، تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی (آزمونی مجدد)، چاپ دوم، قم، انتشارات دانشگاه مفید، پاییز

۶. دارون عجم‌اوغلو و جیمزای.رابینسون، ۱۳۹۳، چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ ترجمه: محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور روان‌سازی و مقابله با متن: سیدعلیرضا بهشتی شیرازی ، انتشارات روزنه

۷. دیونگ ، الکه، ۱۳۹۰، فرهنگ و اقتصاد، انتشارات ققنوس

۸. دیوید کلاندر، ۱۳۸۶، هنر علم اقتصاد در بوته فراموشی، ترجمه محمد مالجو، اقتصاد سیاسی، سال دوم، شماره ۵و۶

۹. رستم‌زاده پرویز، پناهی مجتبی. نقش اخلاقی و عملکرد دولت در برنامه پنجم توسعه کشور. فصلنامه علمی اقتصاد و بانکداری اسلامی. ۱۳۹۵; دوره ۵، شماره ۱۵، صص ۱۰۹-۱۳۷

۱۰.عسگری محمدمهدی، عنان‌پور مجید. نفع شخصی در رفتار تولیدکننده براساس نظریه اقتصاد اسلامی. فصلنامه علمی اقتصاد و بانکداری اسلامی. ۱۳۹۳; دوره ۳، شماره ۶، صص-۱۰۲

۱۱.فرگوسن، چارلز،۱۳۸۵ ، نظریه‌ی اقتصاد خرد، ترجه‌ی محمود روزبهان، ج ۲، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۱۲.لفت ویچ، ریچارد.اچ،۱۳۸۷، سیستم قیمت‌ها و تخصیص منابع تولیدی، ترجمه میرنظام سجادی؛ ناشر: دانشگاه علامه طباطبائی چاپ دهم

۱۳.مؤمنی، فرشاد، ۱۳۸۸، منافع فردی و جمعی در فرآیند تعدیل ساختاری، فصلنامه مفید، شماره ۲۳

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

۱۴.متوسلی، محمود، سمیه توحیدلو، علی نیکونسبتی۱۳۹۲، باورها و عملکرد اقتصادی: بررسی تطبیقی آرای نورث و وبر، فصلنامه برنامه‌ریزی و بودجه ، دوره ۱۸، شماره ۲ - تابستان: ۸۱-۹۸

۱۵.مشهدی احمد، محمود، ۱۳۹۲، "معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا - نگاهی به اختلافات موجود بین نهادگرایی قدیم و جدید و نقش نهادها در مناسبات اقتصادی."پژوهشنامه اقتصادی ۱۳، ۴۸ (۱۳۹۲): ۴۹-۷۷.

۱۶.مصطفوی، سیدمحمدحسن؛ ۱۳۸۹، اقتصاد، توسعه و اخلاق، راهبرد توسعه تابستان ۱۳۸۹ - شماره ۲۲: ۲۸۶ تا ۳۰۶

۱۷. ناظمان، حمید؛ ۱۳۷۵، چگونه علم اقتصاد علم شد، دین و ارتباطات، شماره ۳، بهار

۱۸.نورث، داگلاس سی، ۲۰۰۰، اقتصاد نهادی جدید و توسعه جهان سوم، در «نهادها و توسعه» ترجمه محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، علی نیکونسبتی، ۱۳۹۵، ، انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ دوم

۱۹.نورث، داگلاس سی ،۱۳۷۷، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: سازمان برنامه و بودجه.

۲۰.نورث، داگلاس، ۱۳۹۶، فهم فرآیند تحول اقتصادی، ترجمه میرسعید مهاجرانی و زهرا فرضی‌زاده، نشر نهادگرا.

۲۱.هانت، دیانا، ۱۳۷۶، نظریه‌های اقتصاد توسعه، تحلیلی از الگوهای رقیب، ترجمه غلامرضا آزاد(ارمکی)، نشر نی

۲۲.الوی، جیمز،۱۳۸۴، تاریخچه‌ای از علم اقتصاد در جایگاه علمی اخلاقی، ترجمه علی نعمتی، مجله اقتصاد اسلامی، شماره۱۹

۲۳.ویلیامسون، الیور.ای، ۲۰۰۰، اقتصاد نهادی جدید: دستاوردهای گذشته و نگاهی به فرارو، در «نهادها و توسعه» ترجمه محمود متوسلی، مصطفی سمیعی نسب، علی نیکونسبتی، ۱۳۹۵، انتشارات دانشگاه امام صادق، چاپ دوم

۲۴.یوئنگرت اندرم ام، ۱۳۸۶، تمایز اثباتی - هنجاری در علم اقتصاد و تقدم تاریخی آن بر تمایز واقعیت – ارزش، فصلنامه اقتصاد اسلامی، تابستان ۱۳۸۶، دوره ۷، شماره ۲۶ :۱۸۰-۱۴۹

25. Ashraf ,Quamrul & Oded Galor, 2011. "Cultural Diversity, Geographical Isolation, and the Origin of the Wealth of Nations," Department of Economics Working Papers 2011-15, Department of Economics, Williams College

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

26. Bakas, D., Kostis, P., & Petrakis, P. (2020). Culture and labour productivity: An empirical investigation. Economic Modelling, 85, 233-243.
27. Barber, William J. "Reconfigurations in Americ Economics: A General Practitioner's Perspective," Daedalus 126, 1 (1997).
28. Bauer , Peter T.and Basil S. Yamey,1957, The Economics of Under-Developed Countries, University of Chicago Press.
29. Bjornskov, C., Meon, P.G., 2015. The Productivity of Trust, vol. 70. World Development,
pp. 317–331.Econ. 12 (6), 46–56.
30. Bucci ,Alberto , Giovanna Segre,2011, Culture and human capital in a two-sector endogenous growth model, Research in Economics 65(4):279-293 · December 2011 DOI: 10.1016/j.rie.2010.11.006 · Source: RePEc
31. Clark G (1988) Economists in search of culture: the unspeakable in pursuit of the inedible? Hist Meth 21:161–164
32. Coase Ronald H , 1937, The nature of the firm, economica, a(16): 386-405
33. Cox, P.L., Friedman, B.A., Tribunella, T., 2011. Relationships among cultural dimensions,
national gross domestic product, and environmental sustainability. J. Appl. Bus.
34. Daly GG ,1998,Entrepreneurship and business culture in Japan and the U.S. Jpn World Econ 10:487–494
35. De Jong E ,2009, Culture and economics: On values, economics and international business.
36. Doepke, Matthias, Fabrizio Zilibotti,2013,Culture, Entrepreneurship, and Growth, with. Chapter 1 in HANDBOOK OF ECONOMIC GROWTH, VOL. 2, December 2013.
37. Dore R ,1990, Reflections on culture and social change. In: Gereffi G, Wyman DL (eds)
38. Douglass C. North, 1990. "A Transaction Cost Theory of Politics," Journal of Theoretical Politics, , vol. 2(4), pages 355-367, October.
39. Douglass C. North, 1991. "Institutions," Journal of Economic Perspectives, American Economic Association, vol. 5(1), pages 97-112, Winter.
40. Drakopoulos, S.A. "Origins and Development of the trend Towards Value-Free Economics" Journal of the History of Economic Thought 19,2.
41. Elinor Ostrom, 2000. "Collective Action and the Evolution of Social Norms," Journal of Economic Perspectives, American Economic Association, vol. 14(3), pages 137-158, Summer.
42. Fang, Z., Xu, X., Grant, L.W., Stronge, J.H., Ward, T.J., 2016. 'National culture, creativity, and productivity: what's the relationship with student achievement?'. Creativ. Res. J. 28 (4), 395–406.
43. Fernandez R, Fogli A ,2007, Culture: an empirical investigation of beliefs work and fertility. Unpublished Manuscript.

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

44. Friedman Milton , 1953, Essays in Positive Economics, University of Chicago Press- Business & Economics
45. Fu,Rong, Ting Zuo and Eamon Lenihan,2011, Discourses matter:Chinese Ethnic Minitories in Sustainable Development. Sustainable Development19(6):359-368.
46. Galor Oded and Omer Moav, 2002, "Natural Selection and the Origin of Economic Growth," Quarterly Journal of Economics, 117, 1133-1192 (November)
47. Ginny ,Seung Choi & Virgil Henry Storr, 2019. "A culture of rent seeking," Public Choice, Springer, vol. 181(1), pages 101-126, October.
48. Ginny Seung Choi & Virgil Henry Storr, 2018. "Market institutions and the evolution of culture," Evolutionary and Institutional Economics Review, Springer, vol. 15(2), pages 243-265, December
49. Greif ,Avner ,1989, Reputation and Coalitions in Medieval Trade: Evidence on the Maghribi Traders, The Journal of Economic History, 1989, vol. 49, issue 04, 857-882
50. Hall, Robert E. and Charles Jones ,1999, Why do Some Countries Produce So Much More Output Per Worker than Others?,The Quarterly Journal of Economics, vol. 114, issue 1, 83-116
51. Hodgson Geoffrey M , 2006, What Are Institutions? Journal of Economic Issues, XL, (1).
52. Hodgson, Geoffrey M ,1998,, The Approach of Institutional Economics, Journal of Economic Literature, Vol. XXXVI.
53. Hodgson, Geoffrey M ,2000, What is the Essence of Institutional Economics? Journal of Economic Issues, Vol. XXXIV, No.2.
54. Hofstede G ,2001, Culture's consequences: comparing values, behaviors, institutions and organizations across nations. Sage Publications, Beverly Hills, CA
55. Hutchison, T. W. 1978," on Revolutions and Progress in Economic Knowledge", Cambridge: Cambridge Univercity Press.
56. Inglehart R (1997) Modernization and postmodernization: Cultural, economic and political change in 43 Societies. Princeton University Press, Princeton, NJ
57. José Fernández-Serrano , Vanessa Berbegal , Francisco Velasco , Alfonso Expósito, 2018. "Efficient entrepreneurial culture: a cross-country analysis of developed countries," International Entrepreneurship and Management Journal, Springer, vol. 14(1), pages 105-127, March.
58. Kreps, M. David,1997, "Economics: the Cuttent Position," Daedalus 126, 1
59. Kwok ,Chuck CY and Solomon Tadesse,2006, National culture and financial systems, Journal of International Business Studies (2006) 37, 227–247. doi:10.1057/palgrave.jibs.8400188

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

60. Lincoln J, Olson J, Hanada M ,1978, Cultural effects on organizational structure: the case of Japanese firms in the United States. Am Sociol Rev 43(6):829–847
61. Maridal, J. Haavard, 2013. "Cultural impact on national economic growth," Journal of Behavioral and Experimental Economics (formerly The Journal of Socio-Economics), Elsevier, vol. 47(C), pages 136-146
62. Marini ,Matteo,2004, Cultural evolution and economic growth: a theoretical hypothesis with some empirical evidence, The Journal of Socio-Economics Volume 33, Issue 6, December, Pages 765-784
63. Marshall, Alfred, 1925, "The Present Position of Economics," in "Memorials of Alfred Marshall", ed. A. C. Pigou ,London: Macmillan Publishing company.
64. North, Douglass C, 1994. "Economic Performance through Time," American Economic Review, American Economic Association, vol. 84(3), pages 359-368, June
65. Petrakis, Panagiotis E.,2014, Culture, Growth and Economic Policy, Springer Heidelberg New York Dordrecht London
66. Ramos, P., Paiva, J.A., 2017. Dedication increases productivity: an analysis of the implementation of a dedicated medical team in the emergency department. Int. J. Emerg. Med. 10 (1), 1–8.
67. Robbins ,Lionel,1935, An Essay on the Nature and Significance of Economic Science. , London,macmillan,
68. Solow, Robert M. , 1997, "Georgescu-Roegen versus Solow/Stiglitz". Ecological Economics. ScienceDirect. 22 (3): 267–68
69. Thordarson, Seveinbjorn, 2006," on Methodological Individualism", www. sveinbjorn.org.
70. Zhao, F., Sun, J., Devasagayam, R., & Clendenen, G. 2018. Effects of culture and financial literacy among Chinese-Americans on participating in financial services. Journal of Financial Services Marketing, 23(1), 62–75. doi:10.1057/s41264-018-0044-y

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]

[Downloaded from mieaoi.ir on 2026-11-09]